داستان دو فصل

سیدعلی میرفتاح

پریسا و دایی‌اش-۸

مدارای میراث‌خوارها

دایی‌ام موافقت کرد که یک امروز، جایش را به من بدهد تا به نمایندگی از نسل جوان، احقاق حق کنم و سوءتفاهم پیش‌آمده را برطرف سازم. هفته قبل اگر از یادتان نرفته باشد، بحث مفصل و نیمه‌کاره‌ای بین من و دایی‌ام درگرفت که مثلاً قرار بود سوءتفاهم پیش‌آمده را رفع و رجوع کند، اما وقتی بعد از چاپ آن به دانشکده رفتم، دوستان نزدیکم که مرا می‌شناختند، با من برخوردی کردند و حرف‌هایی زدند که تازه فهمیدم سوءتفاهم که برطرف نشده، هیچ، تازه قوز بالا قوز شده و مرا به عنوان یک دختر پرفیس و افاده، با ادا و اطوار روشنفکری و پر از عقده‌های بین‌نسلی به مخاطبین معرفی کرده. به قول عزیز آمدیم سرمه چشمش کنیم، زدیم و چشم‌اش را کور کردیم. برای همین وقتی دایی آمد که بحث نیمه‌تمام را ادامه دهد و برای این هفته به دفتر روزنامه بفرستد، من قبول نکردم و از او فرصت گرفتم تا بی‌واسطه، یک چیزهایی را به خوانندگان شرق توضیح بدهم. وقتی دوست‌های نزدیکم که هر روز مرا می‌بینند و با اخلاق و کردارم آشنا هستند، بابت یک مشاجره... مشاجره که نه، بابت یک بحث عادی با دایی، درباره‌ام قضاوت غلط می‌کنند و مرا به چیزی که نیستم متهم می‌کنند، پس ببین خوانندگان شرق که اصلاً نه مرا می‌شناسند و نه حتی دایی‌ام را از نزدیک دیده‌اند، چه قضاوتی می‌کنند. بحث قضاوت مهم است، اما مهم‌تر از آن بحث سوءتفاهم پیش‌آمده است و چون خودم را مسبب اصلی ایجاد سوءتفاهم می‌دانم، پس کار عاقلانه آن است که خودم آستین بالا بزنم و کمی درباره خودم و نسلم توضیح بدهم. تا یادم نرفته بگویم که حتی خیلی از دوستانم مرا به عنوان نماینده قبول ندارند، چه برسد به اینکه بخواهم نماینده یک نسل به حساب بیایم. البته این دایی است که به قول خودش مرا به هچل می‌اندازد و مرا نماینده نسل نوخاسته می‌خواند. من ادعایی بر این نمایندگی ندارم، اما از این منظر که سعی می‌کنم فقط خودم را نبینم و بیشتر خواسته‌های عمومی یک نسل را بیان کنم، شاید با مسامحه بتوانم پا از گلیم شخص خودم درازتر کنم و از زبان یک نماینده با شما حرف بزنم... من خودم معترفم که نثر خوبی ندارم. به خوبی دایی نمی‌نویسم که هیچ، اصولاً معلوم است که استعدادی در زمینه نوشتن و روزنامه‌نگاری ندارم، اما انصافاً آنقدر هم بد و زشت نمی‌نویسم که نشود یک هفته تحمل کرد. جای خالی دایی را پر نمی‌کنم، اما سعی می‌کنم خیلی هم مایه آبروریزی نباشم... چقدر مقدمه‌ام طولانی شد. ببخشید. خیلی زود سر اصل مطلب می‌روم تا بدانید منظور واقعی و اصلی من از بیان آن اعتراض‌ها چه بوده. من قبول ندارم که ما نسل اعتراضیم. اتفاقاً هیچ نسلی را- آنقدری که سوادم اجازه می‌دهد- در تاریخ سراغ ندارم که به اندازه ما با همه چیز و همه کس مدارا کرده باشد. ما حتی اعتراض‌هایمان نیز شکل متفاوتی از همان مداراست. من منکر این نیستم که نسل ما هم مواهبی دارد که باید قدرش را بداند. ما آسایش و رفاهی داشته‌ایم که هیچ نسلی در هیچ دوره‌ای نداشته است. من اینقدر احمق نبوده و نیستم که به دایی‌ام اعتراض کنم که «چرا خدا فرصت فقر و تنبیه را از ما گرفته؟» فقر و تنبیه، امروز که به خاطره تبدیل شده‌اند قشنگ و شنیدنی‌اند. اصولاً وقتی اتفاقات به جنس خاطره تبدیل می‌شوند، دیگر از آن زشتی و کراهت و سختی می‌افتند و حتی آدم احساس دلتنگی هم برایشان می‌کند. فقر فقط توی خاطره و نوشته است که دوست‌داشتنی به نظر می‌رسد، وگرنه وقتی قرار است با آن دست و پنجه نرم کنی، تازه آنجاست که می‌فهمی چقدر تجربه تلخی است. برای همین من از آسایش و رفاه نسبی‌ای که در آن پرورش یافته‌ام، خدا را شکر هم می‌کنم، اما اعتراف می‌کنم که به موازات راحتی و رفاه و آسایش، جذابیت خاطرات نیز کم می‌شود. تنها خاطراتی زیبا و دلنشین است که ملازم خطری یا مصیبتی یا رنج و حرمانی بوده باشد. در واقع چیزی که من یا نسل من را آزار می‌دهد همین است که خاطرات جذابیت خودشان را از دست می‌دهند. ما زیادی در ناز و نعمت بوده‌ایم و زیادی بهمان توجه شده است. قدر محبت والدین را می‌دانم، قدر آسودگی دستگاه آموزشی و تربیتی را می‌دانم. می‌دانم همه چیز عوض شده و اتفاقاً همه چیز به نفع من و همسن و سالانم عوض شده، اما حقیقت این است که زندگی در میان این همه خوبی و خوشی، یک قدری بی‌نمک می‌شود و ارزشش را از دست می‌دهد. معلوم است که ما قدر چیزهایی را که داریم، نمی‌دانیم. شاید اگر برایشان زحمت کشیده بودیم و به چنگ‌شان آورده بودیم قصه یک جور دیگر می‌شد. ما عموماً چیزی به دست نیاورده‌ایم، بلکه در فضا و شرایط و امکاناتی که نسل قبل‌تر از ما برایمان مهیا کرده، زندگی می‌کنیم. ما میراث‌خواریم و زیادی میراث‌خواریم. فقط این نیست که ما در حوزه فردی میراث‌خوار نسل پیش از خود باشیم. ما اصولاً در همه چیز، حاضر و آماده سر سفره‌ای نشسته‌ایم که خودمان برایش زحمتی نکشیده‌ایم. همه زحمت‌ها به دوش نسل‌های قبل بوده. آنها بوده‌اند که شیوه حکومت کشور را عوض کرده‌اند، آنها بوده‌اند که شرایط زندگی را عوض کرده‌اند، آنها بوده‌اند که ما را از روستا به شهر آورده‌اند تا امروز یک شهری تمام‌عیار باشیم. آنها بوده‌اند که تغییر طبقه داده‌اند و از جنوب شهر به میانه شهر، بلکه بالای شهر مهاجرت کرده‌اند. آنها بوده‌اند که نوع لباس ما را مشخص کرده‌اند، آنها بوده‌اند که آموزش و پرورش ما را عوض کرده‌اند، آنها بوده‌اند که ما را از فقر و فاقه به رفاه نسبی رسانده‌اند... ما هنوز هیچ کاری نکرده‌ایم و هنوز هیچ چیز باب میل‌مان را نساخته‌ایم. ما ناراضی و سرخورده و پرتوقع در برابر کوهی از میراث نسل قبل ایستاده‌ایم و خود را سوخته می‌نامیم. تعارف که نداریم، چرا نسل من سوخته نیست؟ من صاحب چه چیزی هستم؟ چه چیزی را ساخته‌ام؟ چه چیزی را ویران کرده‌ام؟ من... من حرف دلم را بزنم: گویی ما مظروف سیالی هستیم که در ظرف نسل پیش از خود شکل گرفته‌ایم. ما درست به شکلی درآمده‌ایم که نسل قبلی بتواند از ما شاکی باشد و مدام سر ما غر بزند. کاش ما را توی یک جزیره رها می‌کردند تا برای خودمان چیزی را که دوستش داریم و حتی آرزویش را داریم بسازیم. من حاضرم همه آنچه را دارم بدهم... اصلاً مگر من چه دارم؟ اینکه همیشه همه چیز برایم آماده بوده، خیلی چیز باارزشی است؟ اینکه هر سال برایم تولد می‌گیرند و کادو می‌دهند، خیلی مهم است؟ اینکه تا حالا شهریه دانشگاهم به تاخیر نیفتاده، اینکه همیشه پول خرید غذا و لباس را داشته‌ام، اینکه پدرم می‌خواهد برایم یک ۲۰۶ یا پراید بخرد، اینکه روابط ما با همکلاسی‌های دیگر، یا آنها با ما خیلی عادی و صمیمی و راحت است، اینکه سوءتغذیه نداریم و به خودمان می‌رسیم و فرصت به خود رسیدن را داریم و... آیا اینها آنقدر مهم است که نتوانیم با چیزی مثل خاطرات خوب و دلنشین عوض‌شان کنیم؟ همیشه توی این داستان‌های علمی- تخیلی درباره نسلی می‌خواندم که خاطره ندارد. یک فیلم را از آرشیو دایی برداشتم و دیدم که کل قضیه‌اش درباره همین بود. فیلم «توتال ریکال» درباره همین بود که بعضی آدم‌ها به موسساتی می‌روند تا برایشان خاطره کشت بدهند؛ خاطراتی درباره پدر و مادر، مدرسه و عشق و... هیچ وقت فکر نمی‌کردم روزی چشمم را باز کنم و ببینم به پرسوناژهای فیلم تخیلی تبدیل شده‌ام. واقعیت این است که ما هم خاطره نداریم... ما خاطره نداریم، و متاسفانه خاطره‌ها را نمی‌شود ساخت یا قرض گرفت. پسرخاله‌ای دارم که کمی عادت به دروغگویی دارد. البته او دروغ‌های بی‌خطر تعریف می‌کند و آزارش به کسی نمی‌رسد. اتفاقاً در زندگی هم آدم موفقی است. مهندس است و ازدواج کرده و اوضاع و احوالش خوب است، اما دروغ زیاد می‌گوید؛ دروغ‌هایی که اگر نگوید اشکالی در کار و بار زندگی‌اش پیش نمی‌آید. او آنقدر معتاد به دروغ شده که دیگر خودش هم مرز بین واقعیت و دروغ را تشخیص نمی‌دهد. دیگر حتی خودش هم نمی‌داند چیزهایی که تعریف می‌کند، کدامش راست است، کدامش دروغ. با خودش که حرف می‌زدم اعتراف کرد که شروع این دروغ‌ها مال زمانی بود که خاطرات دیگران را دزدید و مال خود کرد. او هم که هم‌نسل من به حساب می‌آید، معترف است که خاطرات اصلی خودش ارزش تعریف کردن ندارد. می‌گوید توی خاطرات ما ملاحتی نیست و کسی به آن گوش نمی‌دهد. او برای جبران متوسل به دروغ شد و خاطرات دایی‌ها و عموهایش را دزدید، فقط در بیان خاطراتش نتوانست فاصله میان دو نسل را که مثل دره‌ای عظیم می‌ماند، پر کند. دایی تعریف کرده بود که چطور از مدرسه فرار کرده تا به سینما برود و «وقتی کلفت خوشگل میشه» را ببیند. این خاطره خیلی جذاب و شنیدنی است. حتماً از دایی‌ام خواهش می‌کنم که توی همین ستون این خاطره را تعریف کند. پسرخاله من اما بی‌ملاحظه شکاف بین نسل‌ها این خاطره را مال خود کرده و همه جا تعریف می‌کند که چطور از مدرسه فرار کرده و به سینما رفته. عیب ماجرا اینجاست که مابه‌ازاهایی که پسرخاله‌ام می‌گذارد کار را خراب می‌کند. سینما فلور توی منیریه، جایش را به سینما کانون پرورش می‌دهد و فیلم «وقتی کلفت خوشگل میشه» هم تبدیل می‌شود به پرنده کوچک خوشبختی. تازه اگر از نزدیک شوهرخاله مرا بشناسید، می‌دانید او دست بزن ندارد و حتی برای فرار از مدرسه هم دست روی یکی یک دانه‌اش بلند نمی‌کند. فقط پسرخاله من نیست که دروغ می‌گوید و خاطرات دیگران را تصاحب می‌کند، توی نسل ما از این پسرخاله‌ها زیادند و از من بپرسید می‌گویم چاره‌ای ندارند.

من هم چاره‌ای ندارم. به عهدی که با دایی‌ام بستم ادامه می‌دهم و این ستون را به جایی می‌رسانم که حرفم لااقل به شما ثابت شود که «نسل من نسل بی‌خاطره میراث خوار سوخته است». قبول ندارید؟

تاثیر شوک‌های اقتصادی بر خانواده‌ها

سایه خشونت و تدبیریابی برای کودکان

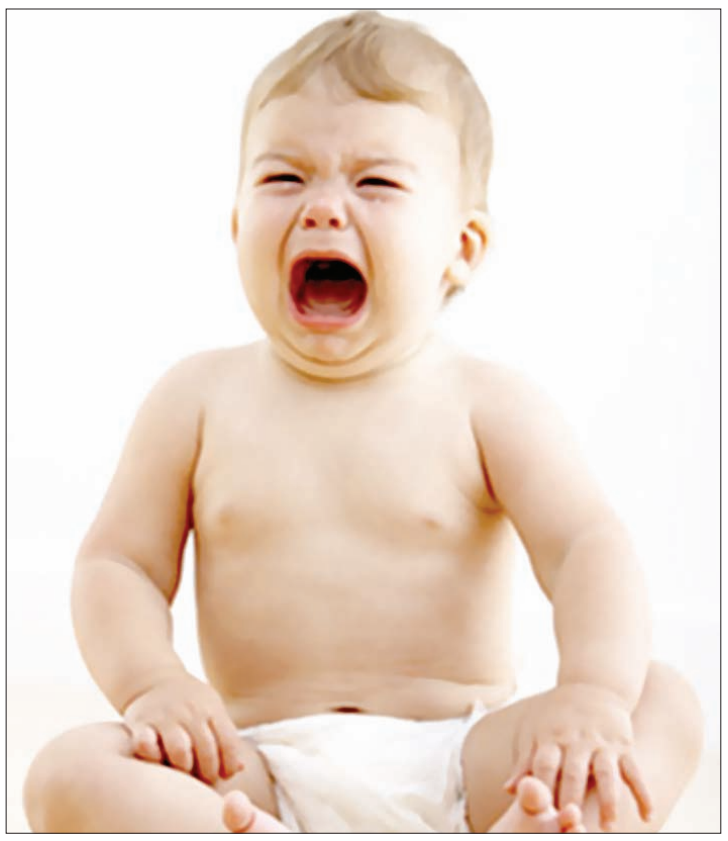

صبا صراف

فرهنگی که خود را مجاز می‌داند سر کودکی فریاد بزند، گوشش را بکشد یا او را از خود براند؛ رفتارهایی که بر حسب شرایط اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی جامعه شکل آن تغییر می‌کند و حتی تبدیل به معضلی در میان نسل‌های بزرگ شده، بعد می‌شود که دیگر کارشان از پیچاندن دو گوش هم گذشته باشد.

جدا از شرایط فرهنگی و اجتماعی‌ای که روی آن صحبت‌های زیادی نیز شده است، این روزها شرایط اقتصادی و تامین مخارج کودکان برای خانواده‌ها مشکل‌ساز شده است. فرشید یزدانی فعال حقوق کودکان و مدیر سابق انجمن حمایت از حقوق کودکان به مناسب روز جهانی کودک مقاله‌ای با نام «کودکان دارا و ندار؛ هر دو قربانی یک فاجعه» منتشر کرد و در آن هشدار داد: «هیچ برنامه‌ای برای حمایت از کودکان در مقابل شوک‌های ویرانگر اقتصادی وجود ندارد.»

به اعتقاد او این خلئی است که باید افکار عمومی را متوجه آن کرد و جای خالی آن را به سیاستگذاران بیشتر گوشزد کرد. او می‌گوید: «کودکی در بحرانی عمیق‌تر فرو خواهد رفت اگر امروز هم اندیشه‌ای نکنیم.»

به گفته یزدانی شرایط اقتصادی و توزیع نابرابر درآمد و امکانات و برخی سیاست‌ها که به افزایش فقر انجامیده بر جنبه‌های مختلف کودکان تاثیر گذاشته است. در چنین شرایطی در یک سو کودکان فقیر قرار دارند که تقاضا برای کار آنها در خانواده بیشتر شده و باعث بازماندن‌شان از تحصیل می‌شود، در سوی دیگر نیز کودکان دارایی قرار می‌گیرند که هرچه بیشتر به مصرف‌گرایی روی می‌آورند و «هر دو روی سکه (دارا و ندار) کودکی را به چالش می‌کشد».

این فعال حقوق کودکان اشاره می‌کند که در چنین شرایطی است که خانواده با توجه به شرایط اقتصادی و کار زیادی که دارد فرصت نمی‌کند به کودک خود مهارت‌های زندگی را آموزش دهد. «تشدید روحیه خشونت‌ورزی، اولویت پایین‌تر آموزش مهارت‌های زندگی و حتی آموزش‌های خشونت‌ورزانه از بدو کودکی نمونه‌ای از این روش‌های مخاطره‌آمیز است که «کودکی» را به بحران می‌کشد.»

اقتصاد یعنی گران شدن پول پفک

«حالا که همه چیز گرون شده، نکنه پفک هم بشه دو، سه هزار تومن، یعنی اون‌وقت دیگه من نمی‌تونم بخرم؟» سارا هشت سال بیشتر ندارد اما اول ماه‌ها که می‌شود نگران حقوق پدرش است. او دائماً می‌ترسد که روزی پدرش نتواند خرج‌شان را بدهد و او دیگر نتواند در مدرسه پفک و خوراکی بخرد. شاید برای او اقتصاد خانواده‌اش یعنی پول پفک و پول توجیبی‌هایی که برای خوراکی می‌دهد اما می‌داند که این مساله به پدرش فشار می‌آورد.

مادر سارا که به جز او دو فرزند دیگر هم دارد، می‌گوید: فشار اقتصادی زیاد شده و درآوردن مخارج بچه‌ها سخت، به همین دلیل هم شوهرش دائماً در حال حساب و کتاب است، کمتر می‌تواند در خانه باشد و خیلی وقت‌ها هم تکرار می‌کند که «اگر از پس مخارج برنیایم، چه کار کنیم!». نگرانی‌ها و استرس‌های پدر، کم دیدن‌های او و زود عصبانی شدن‌هایش سارا را هم متوجه بحث مالی خانه کرده است و می‌داند اگر زیاد دور و بر پدر برود ممکن است با دعوای او مواجه شود.

رویای ۱۰ساله هم با اینکه تنها فرزند خانه‌شان است اما مادرش می‌گوید: «رفتار پدرش نسبت به قبل خیلی تغییر کرده، دائماً وقتی به خانه می‌آید خسته است و می‌بینم موقع ریاضی درس دادن به رویا زود از دستش عصبانی می‌شود و با او برخورد می‌کند.»

مجید ارجمند کارشناس روانشناسی اجتماعی توضیح می‌دهد: «در این شرایط یک خانواده باید بتواند طوری رفتار کند که کودکانش آسیبی نبینند و از آنها حمایت کنند. این در حقیقت همان رعایت اصل حقوق کودکان است و وقتی این اتفاق نمی‌افتد، اولین آسیب‌ها متوجه کودک شده و او با خشونت‌های عاطفی مواجه می‌شود.»

بیشتر شدن آمارهای کودک‌آزاری در هر سال

خشونت‌ها یا آزارهای عاطفی کودکان در شکل حادتر آن تبدیل به آزارهای جسمی و فیزیکی کودکان یا کودک‌آزاری می‌شود.

آمارهای غیردقیق در ایران و تماس با مراکز خدمات‌رسانی به کودکان از افزایش موارد کودک‌آزاری در هر سال نسبت به سال گذشته خبر می‌دهد. به طوری که آمار تماس‌های تلفنی با شماره ۱۲۳، اورژانس بهزیستی در شش‌ماهه اول سال گذشته ۱۴۴ هزار و ۵۶۵ عنوان شد که تمامی این تماس‌ها مرتبط با آزار کودکان بود و به گفته مدیر کل دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی آن سال این تعداد نسبت به سال پیش از آن افزایش داشته است.

اگرچه سازمان بهزیستی از ارائه آمارهای جدید خودداری می‌کند، اما مسوولان آن تاکید می‌کنند تعداد تماس‌ها و گزارش‌های کودک‌آزاری افزایش یافته است.

گردش چرخه خشونت میان نسل‌ها

«ریشه آزار کودکان را باید در فرهنگ خشونت دانست.» سعید مدنی کارشناس اجتماعی در تحقیقی که در ارتباط با کودک‌آزاری در سال ۸۴ انجام داده است، با اشاره به اینکه مورد خشونت دیگران قرار گرفتن نیز می‌تواند آموخته شود، می‌گوید: «شخصی که مورد خشونت قرار گرفته می‌تواند آن را انتقال دهد. به طور کلی وضعیتی که ما امروز می‌نگریم انتقال خشونت از نسلی به نسل دیگر است و اکثر تحقیقات آن را نشان داده‌اند.» به گفته او کودکانی که مورد آزار بدنی، جنسی یا عاطفی قرار گرفته یا شاهد اعمال خشونت‌آمیز اعضای خانواده بوده‌اند به احتمال زیاد خود به مرتکبان خشونت تبدیل می‌شوند. در زندگی این روزهایمان کم نیستند کودکانی که به خاطر خستگی‌ها و ناامیدی پدرها و مادرهایشان آسیب می‌بینند یا آن طور که فرشید یزدانی فعال حقوق کودک می‌گوید: «امسال کودکان‌مان در شرایطی به سر می‌برند که از هر زمان دیگری کودکی‌شان در مخاطرات جدی‌تری قرار دارد. احتمال وضعیت نامساعد اقتصادی، اثرات مستقیم و اولیه خود را بر زندگی کودکان‌مان نشان خواهد داد و این در حالی است که هیچ برنامه‌ای برای حمایت از آنها در مقابل این شوک‌های ویرانگر وجود ندارد؛ خلئی که باید افکار عمومی را متوجه آن کرد و جای خالی آن را به سیاستگذاران بیشتر گوشزد کرد. «کودکی» در بحرانی عمیق‌تر فرو خواهد رفت اگر امروز هم اندیشه‌ای نکنیم.»

گزارش تماس‌های مربوط به کودک‌آزاری با انجمن حمایت از حقوق کودکان که گزارش این مرکز نشان می‌دهد میزان سوءرفتارهای روحی کودکان در سال ۸۸ بیشتر بوده است.

	اردیبهشت	خرداد و تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفند
تعداد تماس‌ها	۲۰۳	۱۸۵	-	حدود ۳۰۰نفر	۳۴۱	حدود ۳۰۰نفر	۴۰۸	۲۶۵	۳۰۳	۱۹۷
کودک‌آزاری بدنی (به درصد)	۳۸	۲۱	-	۲۰	۳۲	۲۰	۴۱	۲۵	۲۷	۴۲
کودک‌آزاری روحی (به درصد)	۶۴	۳۰	-	۳۲	۷۳	۳۷	۷۵	۷۵	حدود ۷۰	۵۸

گفت‌وگو

در گزارش‌های ارائه‌شده به اورژانس بهزیستی

کودک‌آزاری‌ها، بیشتر جسمی و روحی است

کافی است کودک را به تنهایی در چند قدم عقب‌تر از خود رها کرده و خود جلو جلو حرکت کنید تا به قول خودتان «او برای خودش مردی شود» یا اینکه به خاطر کار زیاد فراموش کنید باید به دنبال دخترتان در مدرسه می‌رفتید و برای همین بعد از دو ساعت تاخیر متوجه می‌شوید او به تنهایی مقابل در نشسته و اشک از چشم‌هایش سرازیر است. کودک‌آزاری تنها سوزاندن کودک یا آثار ضرب و جرح بر بدن وی نیست بلکه هر گونه سوءرفتار یا بی‌توجهی‌های مداوم به کودک می‌تواند نوعی کودک‌آزاری به حساب بیاید. کوتاهی کردن در ایجاد فضایی از صمیمیت، محبت و توجه یا فرصت ندادن به کودکان برای کسب تجربه و مهارت‌های زندگی از مصادیق کودک‌آزاری‌های عاطفی است که به گفته رئیس مددکاران ایران کمتر خانواده‌های ایرانی از آن خبر دارند. سیدمهدی موسوی‌چلک به تازگی سمتش از مدیرکل دفتر آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی تغییر کرده است. او می‌گوید آمارهای اورژانس این سازمان نشان می‌دهد بیشتر کودک‌آزاری‌های گزارش‌شده به مرکز ۱۲۳ مربوط به کودک‌آزاری‌های جسمی و روحی است و نسبت کودک‌آزاری‌های جنسی در گزارش‌ها کمتر بوده، البته این می‌تواند به دلیل ترس و شرم مردم از ارائه این گزارش‌ها به اورژانس باشد.

- بسیاری از آمارهای اقتصادی از وجود تورم بالا در کشور خبر می‌دهند و کارشناسان معتقدند درحال حاضر در یک شرایط سخت اقتصادی قرار داریم و خیلی مواقع نیز مثل مطرح شدن بحث یارانه‌ها، شوک‌های اقتصادی به جامعه وارد می‌شود، وارد شدن این شوک‌های اقتصادی و تغییر شرایط زندگی چقدر در خانواده‌ها و رفتارشان با کودکان خود اثرگذار است؟

باید این واقعیت را پذیرفت که در مورد تصمیم‌گیری‌هایی که در هر بعدی از سیاستگذاری‌های کلان جامعه می‌شود، چه این سیاست‌ها در سطح اقتصادی، اجتماعی باشد، چه فرهنگی باید آثار مثبت و منفی آن مورد بررسی قرار گیرد. در مورد سیاست‌های اقتصادی باید به تدوین پیوست‌های اجتماعی و فرهنگی و... نیز توجه کرد. همان گونه که مقام رهبری نیز به الزام به تهیه پیوست فرهنگی در اجرای طرح‌های مهم در سیاست‌های کلی برنامه پنجم تاکید کردند یا در بندهای دیگر در زمینه توجه به نظام پیشگیری از آسیب‌های فردی، اجتماعی و ارتقای سلامت روانی تاکید موکد داشتند. شاید به همین دلیل است که منشور مسوولیت‌های اجتماعی نوشته شد و شرکت‌های اقتصادی موظف شدند بخشی از درآمد و سود خود را برای کارهای فرهنگی و اجتماعی هزینه کنند.

- فشار وارد شده به مردم و تغییر رفتار می‌تواند منجر به بالا رفتن آمار کودک‌آزاری یا خشونت‌های عاطفی نسبت به فرزندان شود؟

در شرایط فشارهای اقتصادی تعامل میان اعضای خانواده و پدر و مادرها با یکدیگر بسیار کمتر است. وقتی پدر خانواده مجبور است دو شغل داشته باشد دیگر نمی‌تواند پدر خوبی هم باشد و فشارهای روانی ناشی از کار زیاد روی او تاثیر زیادی می‌گذارد. گفت‌وگو در چنین خانواده‌ای بین اعضای آن کمتر می‌شود. در عین حال اختلافات بیشتر می‌شود، حتی ممکن است افت تحصیلی بچه‌ها را به دنبال داشته باشد، روی تغذیه بچه‌ها هم اثرگذار خواهد بود، نظارت بر فرزندان، دوستان‌شان، تحصیل آنها و مسائل دیگر کمتر می‌شود و حتی ممکن است اتفاقات دیگری هم به دنبال داشته باشد که چندان خوشایند نباشد. در حقیقت کودک یک حامی جدی خود را از دست می‌دهد؛ حامی‌ای که حمایت‌هایش برای سلامت روانی و اجتماعی کودکان بسیار مهم است. بی‌توجهی خود نمونه‌ای از آزار است. وقتی کودک دیده نشود و مورد بی‌مهری قرار گیرد این خود یک نوع اعمال آزار بر کودک است. وقتی سلامتی روانی و اجتماعی تهدید شود در این حالت کودک سازگاری خود با محیط و یاد گرفتن تعامل با دیگران و محیط‌های اجتماعی را از دست می‌دهد. چنین کودکی از سلامت روانی کمتری برخوردار است و در این حالت میزان آسیب‌پذیری او بالا می‌رود و تبعاتی مثل افت تحصیلی، پرخاشگری، گرایش به مواد مخدر، فرار از خانه و حتی تبدیل شدن به یک کودک خیابانی را به دنبال خواهد داشت.

- یعنی در این شرایط کودک بیشتر مورد خشونت‌های روحی، عاطفی یا آزار جسمی قرار می‌گیرد. آیا می‌توان گفت در طبقات مختلف جامعه این نوع اعمال خشونت متفاوت است؟

نمی‌توان به صورت دقیق این مساله را مشخص کرد که در کدام دسته از خانواده‌ها چه نوع خشونت‌هایی صورت می‌گیرد یا حکم قطعی داد؛ عموماً تلفیقی از این هر دو نوع خشونت است اما در ایران بیشترین نوع آزارهای گزارش شده، مربوط به خشونت‌های جسمی و روحی است. شلاق زدن کودک و سوزاندن، برخی از انواع آزارهای جسمی است و کم‌توجهی به کودک نیز از مصادیق کودک‌آزاری روحی است که می‌تواند پرخاشگری، افسردگی و افت تحصیلی را به دنبال داشته باشد. از سوی دیگر درصد زیادی از کسانی که در کودکی مورد آزار قرار گرفته‌اند، در زمان بزرگسالی خود همان رفتارها را خواهند داشت. یادمان باشد که بیجه خود نمونه یک کودک مورد آزار قرار گرفته بود.

سودوکو شماره ۷۱

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

5			2					
		2			3			1
	6			1	5	4		7
3		1						
	7						4	
						6		5
2		7	4	6			9	
1			3			7		
					1			8

حل سودوکو شماره ۷۰

3	2	1	5	4	6	8	9	7
9	7	4	2	3	8	1	6	5
8	6	5	1	9	7	3	4	2
6	5	2	3	8	4	7	1	9
4	1	9	7	2	5	6	8	3
7	8	3	9	6	1	5	2	4
1	9	8	4	7	3	2	5	6
5	4	7	6	1	2	9	3	8
2	3	6	8	5	9	4	7	1

جدول شماره ۱۰۶۳

افقی

۱- دریایی وسیع میان اروپا و آفریقا و امریکا- از روزنامه‌های پرشمارگان ژاپن ۲- کنایه از بنایی و مرمت کردن- جایگاه- هشتمین حرف الفبای یونانی ۳- قلب قرآن- انبازان- توهین‌آمیز ۴- شبی در آذرماه- رد و اثر برجا مانده از متهم جنایی- گندم آسیاب‌شده ۵- ناشنوا- ملاطفت- رمانی از والتر اسکات نویسنده اسکاتلندی ۶- خانه شعری- دوبیتی‌های محلی- پرگار ۷- اتاق یا خانه آذری- در گویش خراسانی به معنی رفیق- حیوان نجیب ۸- رمزینه- منطقه‌ای در غرب تهران ۹-پدربزرگ- عنوان اشراف بریتانیا- صید ۱۰- آن که به کاری ناشایست اقدام می‌کند- خنیاگر عصر خسرو پرویز- جیوه ۱۱- میوه تازه‌رسیده- از دانه‌های روغنی- سطح و ظاهر ۱۲- دیگر فرنگی- نان لاغر- از لوازم‌التحریر ۱۳- دزد- فیلمی ساخته زنده‌یاد رسول ملاقلی‌پور- از توابع نایین ۱۴- دلسردی- سختی، رنج، مرارت- خودخواهی ۱۵- سبد نسبتاً بزرگ و گشاد- نام آتشکده سوم از هفت آتشکده بزرگ پارسیان.

عمودی

۱-از بزرگ‌ترین رجال سیاسی دو قرن اخیر- گلدسته مسجد ۲- دیوار بسیار بلند و محکم- کامیون ارتشی- شعر ۳- نوعی گوشی جدید بدون کلید فشاری- بیخ گیاهی خوراکی- درویشان به دست می‌گیرند ۴- گازی به شدت قابل اشتعال- خزانه آب و نفت- خالص ۵- کمیابی- شیر بیشه- نتی در موسیقی ۶-موضوع- قاره کریستف کلمب- فرزندزاده ۷- خیس ترکی- واحد طول انگلیس- آخر چیزی ۸- مسابقه دوچرخه‌سواری- آخرین یک‌رقمی- عیب و نقص- جامه گشاد و بلند که روی لباس‌های دیگر می‌پوشند ۹- ناخوشایند داشتن امری- سهیم در کاری- گرفتن ۱۰- سریع و فوری- گروهی از مسلمانان غیرشیعه- مساوی ۱۱- بانوی عرب- بی‌باک، گستاخ- روان ساختن ۱۲- ذره‌ای کوچک در عناصر- اجامر- پدر زبان ایتالیایی و خالق اثر کمدی الهی ۱۳- پایتخت کوبا- رودی در مازندران- سپاسگزار ۱۴- بی‌اعتقاد و بی‌بند و بار در مذهب و غیره- جنگلی در نزدیکی شاهرود با طبیعتی شگرف- سود حرام ۱۵- غم- قدیمی‌ها می‌گویند دواگلی.

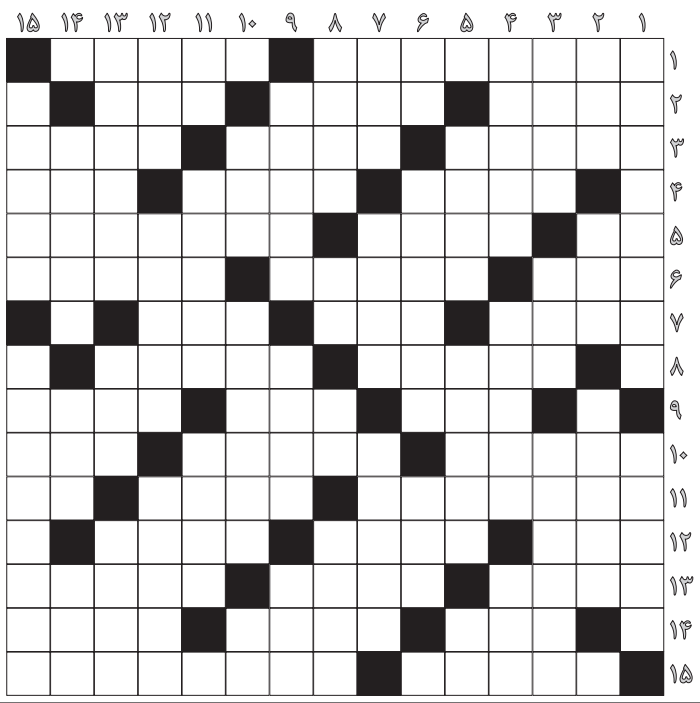
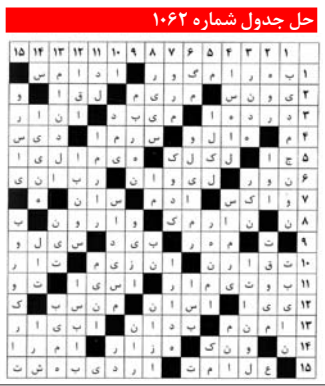
حل جدول شماره ۱۰۶۲